

بررسی مفهوم امنیت در سیاست تازه بین الملل

دکتر فرهاد قاسمی *

چکیده:

کارکرد نیروهای ژرف (همچون تکنولوژی، فرهنگ، اقتصاد، ...) و اثر آنها بر نظام بین الملل، واقعیت‌های تازه‌ای را در پهنه روابط بین الملل پدیدار ساخته و بسیاری از مفاهیم و برداشتهای موجود در حوزه علم و روابط بین الملل را با ناکارآمدی روبرو کرده است. مفهوم امنیت و تبیین نظری آن در سیاست بین الملل یکی از گستره‌های موجود است که با چنین پدیده‌ای روبرو است و در نتیجه نیاز به بازاندیشی نظری دارد و بر همین پایه پژوهش حاضر در بیان طرح مفهومی و نظری بررسی امنیت در سیاست جدید بین الملل خواهد کوشید و بر این باور است که توجه و محوریت بخشیدن به ساخت تازه نظام بین الملل به عنوان چارچوب کارکردی پدیده امنیت می‌تواند گامی مهم در زدودن ناکارایی پارادیمی علم روابط بین الملل در حوزه تحلیلی امنیت به شمار آید و در همین راستا نیز با توجه به ویژگیهای این ساخت، مدل امنیت چند سطحی را بیان می‌کند.

پیشگفتار

اجتماعی بستگی به شرایط و واقعیت‌های موجود دارد و به این سبب و به سبب کارکرد نیروهای ژرف و اثرگذاری آنها بر محیط اجتماعی، مفهومی پویا به شمار می‌رود. در دوران نخستین زندگی بشری، واقعیتها ساده و در نتیجه امنیت نیز مفهومی ساده بود که گستره و بازیگران محدودی را در خود جای داده بود و خطرهای مشخص و معین نیز نمایان می‌شدند، ولی زندگی اجتماعی بشر همیشه یکسان نبوده است. زمانی گروه‌های محدود

بشر از آغاز ورود به پهنه هستی، با معمای امنیت روبرو شد. زیرا عوامل محیطی، مهمترین خطر نسبت به حیاتی ترین ارزش بشر، یعنی زندگی به شمار می‌آمد؛ خطرهایی که بسیاری از آنها از سوی نیروهای طبیعی بود. به این سبب امنیت معمای آشنای زندگی بشری شمرده می‌شود ولی امنیت مانند سایر ارزشها و مفاهیم

* استادیار روابط بین الملل و عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

(Prin 1998)

بر این پایه هدف اصلی پژوهش حاضر زدودن ناکارایی‌های موجود و رفع خلاءهای نظری حاضر در مطالعه امنیت، آن هم در سیستم جدید بین الملل است و این فرضیه را مطرح می‌کند که امنیت در سیاست جدید بین الملل بر پایه گستره‌های مکانی و موضوعی موجود در نظام بین الملل تعریف می‌شود و بر پایه هر کدام از این گستره‌ها، بازیگران، تهدیدات و آسیب‌پذیری‌هایی ویژه به عنوان اجزای مفهوم امنیت خود را بروز می‌دهند و بنابراین ساخت جدید نظام بین الملل امنیت چند سطحی را در پی داشته است.

به هر رو پژوهش حاضر برای پاسخ به پرسش اصلی و بر محور این فرضیه نخست مفهوم امنیت را بر اساس پارامترهای گوناگون تبیین می‌کند و پس از آن دیدگاهها و برداشتهای گوناگون مطرح خواهند شد و سرانجام با بهره‌گیری از این دیدگاهها و شناخت چارچوب کار کردی آنها یعنی ساخت و محیط نظام بین الملل حاضر، طرح نظری و مفهومی مطالعه امنیت در سیاست جدید بین الملل را به دست می‌دهیم.

۱. تحلیل مفهومی امنیت

با وجود پیشینه دراز امنیت در زندگی سیاسی و اجتماعی بشر چه از بُعد داخلی و چه از بُعد خارجی هاله‌ای از ابهام آن را فرا گرفته است که بیشتر ناشی از متحول بودن محیط سیستمی امنیت و وجود گفت‌مانها و نگرشهای گوناگون پیرامون آن است. به نظر می‌رسد بهترین روش برای تعریف مفهوم امنیت و عملیاتی کردن آن: اشاره به دلالت‌های عینی و ذهنی مفهوم و تجزیه آن به عناصر تشکیل دهنده خود است. در این راستا می‌توان دو گونه دلالت مفهومی را برای امنیت مطرح کرد. نخست دلالت عینی است که حکایت از نبود خطر بر ضد ارزشهای حیاتی و احد مورد نظر دارد. در اینجا بودن یا نبودن خطر به شکل واقعی مطرح است ولی دومین دلالت مفهومی، دلالت ذهنی است که در حقیقت حاکی از بودن یا نبودن ترس و وحشت از حمله به ارزشهای اساسی است. در حقیقت در این وضع ممکن است در واقعیت خطری بر ضد ارزشها وجود نداشته باشد، اما در

اجتماعی به عنوان مامن و بازیگر زندگی اجتماعی شمرده می‌شدند ولی نیروهای ژرف، گستره این زندگی را به شکل پایدار افزایش داده و به این سبب زمانی طوایف و گروهها شکل یافتند و امنیت فرد با امنیت گروههای قومی و طایفه‌ای خود گره خورد. زمانی دیگر واحدهای بزرگتر با عنوان دولت-شهرها شکل گرفتند و امنیت فرد با دولت شهرها تعریف می‌شد و دوره‌ای دیگر کشورها پا به عرصه وجود نهادند و امنیت کشور مطرح شد و در خط تکاملی تاریخ، دولتهای ملی، خود را به شکل بازیگر اصلی زندگی اجتماعی در آوردند. و پدیده امنیت ملی، همچون مفهومی نو خود را نشان داد و سرانجام نیروهای ژرف دیگر در حال اجرای نقش هستند که نویدبخش دوره‌ای تازه در تاریخ بشری است.

بدین ترتیب امنیت که از همان آغاز به عنوان معمای اصلی بشر با او همزاد بوده است، بر اثر کارکرد نیروهای ژرف، شکل و محتوا و عوامل آن متحول شده است. بر این پایه تبیین آن نیاز به چارچوبی نو دارد، چارچوبی که مرکز اصلی جدال بین دیدگاهها و برداشتهای گوناگون است و به بیانی دیگر جدال دیدگاهها را در پهنه روابط بین الملل سبب شده است.

در این پهنه به سبب واقعیت‌های گوناگون اجتماعی و اثر آنها بر مفاهیم، هر کدام از دیدگاهها از زاویه‌ای مشخص به امنیت نگر بسته‌اند و بدین سبب هاله‌ای از ابهام این مفهوم را در بر گرفته و گذشته از این طرح نظری ویژه‌ای نیز برای مطالعه این پدیده به دست نداده‌اند و پرسش اصلی این پژوهش همین است که امنیت چگونه تعریف می‌شود، دیدگاهها و برداشتهای گوناگون در مورد آن کدامند؟ و چه طرحی را می‌توان برای مطالعه آن در سیاست جدید بین الملل بیان کرد؟

آثار و متون موجود در علم روابط بین الملل نیز هر کدام با تکیه بر گفتار ویژه‌ای به طرح دیدگاه خود در مورد امنیت پرداخته‌اند و برخی نیز تنها به جمع‌آوری دیدگاهها اقدام کرده‌اند. اما هیچ کدام طرح مفهومی و نظری جامع برای بررسی این پدیده در سیاست جدید بین الملل به دست نداده‌اند.

(Kare and Thomas 1991, Baldwin 1995, Hogan 1992, Walt 1991, Heftendorn 1991, North 1990.

است که می‌توانند به عنوان عناصر عام مطرح شوند. به بیانی روشن‌تر زمانی که صحبت از امنیت به میان می‌آید، چه در سطح خرد و چه در سطح کلان، خطرهایی وجود دارد که بر ضد ارزشهای اساسی آن واحد اعمال می‌شود. این خطرها برای بروز خود نیاز به کارگزارانی دارند که حامل چنین خطرهایی هستند و سرانجام وجود آسیب‌پذیرها و ناکارایی‌های موجود در واحد، زمینه‌را برای تجلی‌نهایی آن خطرها و در نتیجه آشکارسازی معضل امنیت فراهم می‌آورد.

اما با وجود مشخص شدن اجزای مفهوم امنیت، این پرسش همچنان باقی است که چه موضوعی را بایستی در زمره امنیت شمرد و چه موضوعاتی را باید از آن حوزه خارج کرد؛ به بیانی روشن‌تر مصادیق مفهوم امنیت مطرح می‌گردد. برای ترسیم این حوزه می‌توان از دو دیدگاه موجود در روابط بین‌الملل بهره گرفت که دیدگاه‌های عین‌گرا و ذهن‌گرا از آن جمله‌اند که هر کدام دلالت‌های ویژه‌ای را برای این مفهوم ایجاد می‌کنند. (Morgenthau, 1951).

در دیدگاه عین‌گرا امنیت به شکل یک داده مطرح است. عنصر قدرت محور تعیین منافع است که می‌توان از راه شاخص‌های گوناگون به آن دست یافت و بر این اساس اهداف خود را ترسیم کرد. به بیان دیگر اهداف بر پایه و در چارچوب سنجش قدرت نمایان خواهد شد، قدرتی که ضامن تداوم و حفظ وجود و هستی به عنوان بالاترین ارزش است. از این بعد اهداف دارای درجات گوناگونی هستند، برخی از اهداف نقش اصلی را در این حوزه بر عهده دارند و برخی دیگر تقویت‌کننده آن شمرده می‌شوند و از اینجاست که حوزه منافع ملی تعریف و از درون آن منافع حیاتی به عنوان حوزه امنیت نمایان می‌شود.

از سوی دیگر دیدگاه‌های ذهن‌گرا، امنیت را به عنوان یک ساخته تصور می‌کنند که در ذهن گروه‌ها و نخبگان شکل می‌گیرد. در این راستا گفتمان‌های گوناگون در پهنه امنیت توسط گروه‌ها و نخبگان درون واحد شکل گرفته و نوعی تکثر گفتمانی پدیدار می‌شود که در جدال بین این گفتمان‌ها، گفتمان حاکم به ترسیم حوزه امنیت و مصادیق آنها در پهنه نظام اقدام می‌کند. بر این پایه امنیت را بایستی

○ امنیت که از همان آغاز به عنوان معمای اصلی بشر با او همزاد بوده است، بر اثر کارکرد نیروهای ژرف، شکل و محتوا و عوامل آن متحول شده است. بر این پایه تبیین آن نیاز به چارچوبی نو دارد، چارچوبی که مرکز اصلی جدال بین دیدگاه‌ها و برداشتهای گوناگون است و به بیانی دیگر جدال دیدگاه‌ها را در پهنه روابط بین‌الملل سبب شده است.

ذهن‌باز یگران چنین خطری تصور گردد یا بر عکس خطر وجود داشته باشد ولی تصور بر نبود خطر باشد.

بر این پایه می‌توان مفهوم امنیت را بر پایه دلالت‌های آن چه ذهنی و چه عینی به بخش‌های چهارگانه یعنی ارزش‌های حیاتی و اساسی واحد مورد نظر، خطرها، عوامل خطر و نیز آسیب‌پذیرهای واحد در برابر خطرات، از یکدیگر جدا کرد. به بیان دیگر مفهوم امنیت در برگیرنده تمام اجزای شمرده شده است.

از سوی دیگر از دیدگاه خطر به عنوان یکی از ابعاد حاضر در مفهوم امنیت می‌توان دو گونه تحلیل به دست داد. نخست تحلیل بیرونی یا نگاه از بیرون به واحد مورد نظر است که در اینجا بیشترین تمرکز بر خطراتی است که از محیط خارج آن واحد را تهدید می‌کند. و دوم تحلیل درونی است که در اینجا تمرکز بر خطرهای درونی واحد و یا به بیانی بهتر آسیب‌پذیری‌هایی است که نظام در برابر ورودیهای محیط بیرون دارد و سرانجام اینکه امنیت را می‌توان از منظر گستره مطالعاتی به دو حوزه امنیت ملی و امنیت بین‌الملل دسته‌بندی کرد (روشندل ۱۳۷۴، سابق ۱۳۷۷، Hullman 1983, Kolodziej 1992 A, B, Wolf 1962, Buzan 1991, به صورت فشرده می‌توان تحلیل مفهوم امنیت را به گونه شکل (۱) نشان داد.

بدین ترتیب و بر پایه عوامل گوناگون می‌توان گفت که مفهوم امنیت نخست از چهار عنصر اساسی تشکیل شده

جهت می‌توان دیدگاه‌های زیر را مطرح ساخت.

- واقع‌گرایی نو

- لیبرالی نو

- جهانی شدن؛

- سازه‌انگاری^۱.

۱.۲. دیدگاه واقع‌گرایی نو و امنیت

دیدگاه واقع‌گرایی با وجود پیشینه تاریخی اش در اندیشه سیاسی غرب، در عمل در دوره بعد از جنگ جهانی دوم و با شکل‌گیری روابط بین‌الملل به عنوان حوزه مستقل در مطالعات علوم انسانی به شکل نظام مند پدید آمد و تا به امروز تحولات گوناگونی را تجربه کرده است. در این پارادایم اصول و مبانی ویژه‌ای به عنوان بنیان تحلیلی روابط بین‌الملل برگزیده شده است که بقا و معمای امنیت به عنوان نتیجه اصلی چنین مبانی مطرح است.

این دیدگاه با برگزیدن نظام بین‌الملل به عنوان چارچوب کارکردی امنیت و تکیه بر اصولی همچون دولت محوری، قدرت محوری کار گزاران، مهم بودن ساختار نظام به عنوان متغیر مستقل، وضع طبیعی و اصل هرج و مرج بقا را به شکل بالاترین ارزش حیاتی بازیگران یعنی دولت‌ها مطرح می‌کند و مهم‌ترین خطر نیز بر ضد ارزشهای اساسی، قدرت، ضعف قدرت یا نبود توزیع متناسب قدرت در سطح نظام است و در همین راستا میزان آسیب‌پذیری واحدهای مورد نظر را نیز بایستی در ضعف قدرت آنها جستجو کرد (Waltz 1959, 1979, Keohane 1986, Buzan 1993). به گونه کلی بنیادهای مفهومی امنیت را در دیدگاه واقع‌گرایی می‌توان در شکل ۳ نشان داد.

اما موضوع دیگر طرح سطوح امنیت بر پایه اجزاء شکل دهنده آن است. در این راستا سه سطح گوناگون را می‌توان تشخیص داد. سطح فردی، سطح دولت-کشور و سطح سیستمی از آن جمله است که در هر سطح خطرها و آسیب‌پذیریهای ویژه‌ای شکل می‌گیرد. (Buzan 1991)

به صورت فشرده این سطوح را می‌توان در شکل ۴ مفهوم‌سازی کرد.

بر اساس این طرح سه سطح از امنیت را می‌توان

ساخته ذهن گروه‌هایی دانست که در جدال گفتمانی، گفتمان آنها به شکل گفتمان برتر و مسلط براریکه قدرت تکیه زده است.

در هر دو حوزه امنیت چه ملی و چه بین‌المللی، می‌توان شاهد جدال‌های گفتمانی شکل دهنده به این مفهوم بود. این موضوع به ویژه در حوزه بین‌المللی که اصل هرج و مرج بر آن حاکم است، شدت بیشتری می‌یابد. بنابراین از منظر ذهن‌گرایی باید جدال گفتمانی بین قدرتهای بزرگ و استیلای یکی از آنها را به عنوان پیروز صحنه، تجلی بخش مفهوم امنیت دانست. برای نمونه ممکن است دیدگاه‌های آمریکا، اروپا، ژاپن، چین، ... پیرامون مفهوم امنیت در سیاست جدید بین‌الملل با یکدیگر تفاوت داشته باشند ولی از این میان دیدگاه آمریکاست که هم‌اکنون به برتری دست یافته است و بنابراین امنیت بین‌الملل آن چیزی است که مورد تصور این گفتمان است. در این صورت ارزشهای حیاتی نظام ارزشهایی است که توسط این قدرت تعریف می‌شود و تهدیدات بر ضد این ارزشها، تهدیداتی است که این بازیگر مطرح می‌کند و آسیب‌پذیریهای نظام نیز از سوی همین واحد مشخص می‌شود. بنابراین به طور فشرده از این منظر امنیت همان چیزی است که بازیگر برتر تعریف می‌کند.

۲. دیدگاه‌های گوناگون پیرامون امنیت

در روابط بین‌الملل

در اصل معمای امنیت و نظم، معمای قدیمی و جهانی در پهنه زندگی بشر چه به صورت گروهی و چه در عرصه گسترده تر سیستمی به شمار می‌آید و به این جهت روابط بین‌الملل به عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی و به عنوان علمی که به طور مستقیم با الگوهای رفتاری گروه‌ها و روابط بین آنها سروکار دارد، معمای امنیت و نظم را به عنوان سطح موضوعی اصلی خود برگزیده و تبیین آن را به عنوان کارکرد اصلی خود می‌داند، ولی روابط بین‌الملل مانند سایر شاخه‌های علوم انسانی با واقعیت‌های اجتماعی، بویار و بهر دست و از این نظر شاهد دیدگاه‌های گوناگون در عرصه این موضوع هستیم. بدین

احتمالی ناشی از آنها بر ضد ارزشهای اساسی قرار دارد. در این زمینه چند گونه آسیب پذیری و خطر را می توان تشخیص داد. نخست موضوع فرایند شکل گیری کشور و رابطه بین بخشهای گوناگون آن است که در این جا بودن یا نبودن بحران در رابطه بین مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت مطرح خواهد بود. دومین موضوع، زیرساختهای مادی دولت کشور و قدرت نسبی آن در نظام بین المللی است که در صورت ضعف، خود ناامنی های گوناگون در پی خواهد داشت. (Buzan 1991, Hazlewood 1973) از سوی دیگر از منظر تحلیل بیرونی نیز می توان بهره برد. مهم ترین محور این نوع تحلیل، خطرهایی است که از محیط بیرونی به محیط درونی کشور وارد شده و ارزشهای اساسی آن را مورد یورش قرار می دهد که در این زمینه، بایستی به خطرهای سیستمی نیز توجه کرد. به بیانی دیگر در سطح دولت کشور، ناامنی ها ناشی از دو سطح خطرهای بیرونی و آسیب پذیری های درونی و برخورد آندوست.

سطح سوم امنیت از دیدگاه واقع گرایی سطح جهانی یا امنیت بین الملل است. در این سطح، از منظر تحلیل درونی موضوع امنیت بین الملل مطرح می شود. هر چند بقای نظام بین الملل و بالاترین ارزش است، ولی به سبب حاکمیت وضع طبیعی و اصل هرج و مرج، ساختار نظام مهم ترین ویژگی آن و مبنای انگیزه ها و الگوهای رفتاری به شمار می آید. (Waltz 1979:79-101) بر این پایه مهم ترین خطر بر ضد ارزشهای اساسی (پارامتر شکل دهنده مفهوم امنیت)، خطرهای ساختاری است که از چگونگی توزیع قدرت در نظام بین الملل شکل می گیرد، بدین ترتیب بقا به عنوان بالاترین ارزش حیاتی نظام، خطرهای ساختاری به عنوان مهم ترین خطرها و دولتها به عنوان مهم ترین عامل امنیت و همچنین توزیع نامتناسب قدرت به عنوان مهمترین عامل آسیب پذیری مطرح است و بر این پایه مفهوم امنیت یا ناامنی بین الملل تجلی می یابد.

گذشته از این در دیدگاه واقع گرایی، ساختار نظام خود می تواند مبنای شکل گیری خطرهای بیرونی بر ضد واحدهای نظام به شمار آید. در حقیقت این حوزه، سطح پیوند بین امنیت ملی و بین المللی را در دیدگاه واقع گرایی

بررسی کرد. در سطح فردی معمای امنیت را بایستی در وضع طبیعی و وضع اجتماعی به عنوان دو مفهوم بنیادین علم سیاست جستجو کرد. بر این پایه وضع طبیعی، وضعی است که يك قدرت عالی ندارد و به بیان دیگر، اصل هرج و مرج بر آن حاکم است. این اصل خود موجد اصل خود اتکایی^۲ است. اصلی که بر اساس آن هر کس برای بقای خود متکی به توان خود است و هیچ نهادی در این زمینه به کمک او نمی آید. سرانجام این اصل به توازن^۳ می انجامد. یعنی اینکه هر کس در پی افزایش قدرت و بقای خود است. باشکل گیری این سه اصل اساسی، افراد در هر لحظه با خطر روبه رو هستند و امنیت بالاترین ارزش و همچنین مهمترین نگرانی آنان است. از آنجا که زندگی در این وضع بسیار مشکل است، پس افراد برای رهایی از ناامنی پایدار و مداوم، تصمیم به ورود به اجتماع گرفته اند که در آن بر پایه قرارداد اجتماعی زندگی کرده و تأمین امنیت را به نهادی به نام دولت واگذار می کنند. بدین ترتیب دولت به عنوان عامل امنیت افراد پایه عرصه وجود می نهد.

در اینجا هر چند دولت به عنوان مبنای عامل امنیت مطرح است، اما خود نیز می تواند سبب ناامنی گردد. این امر از دوراه شکل می گیرد. نخست خشونت ساختاری است که ممکن است از سوی دولت اجرا شود و در عمل به سبب شکل نگرفتن زیرساختهای محدود کننده آن، بر پایه قرارداد اجتماعی عمل نکرده و دست به خشونت ساختاری بزند که خود عامل بروز ناامنی است (موضوعی که در بسیاری از دولتهای امروزی دیده می شود). از سوی دیگر ناکارایی این نهاد نیز می تواند هدف افراد را از ورود به وضع اجتماعی، یعنی دستیابی به امنیت بر آورده نسازد و سرانجام اینکه اجتماع حتی با وجود دولت نمی تواند امنیت کامل برای فرد تأمین کند و خطرات محیطی گوناگونی ممکن است بر ضد افراد شکل گیرد که این موضوع را باید در پویایی محیط و نیروهای ژرف آن جستجو کرد.

در سطح دوم، امنیت در سطح دولت- کشور مطرح است که در تبیین آن از دو گونه تحلیل درونی و بیرونی می توان بهره برد. از منظر تحلیل درونی، تمرکز بر آسیب پذیری های درون دولت- کشور و خطرهای

نشان می دهد.

در نهایت اینکه در دیدگاه واقع گرایی سطوح گوناگون امنیت بر محور دولت-کشور ساماندهی می شود. چرا که در سطح فردی وضع طبیعی بسی افراد را ملزم به شرکت در قرارداد اجتماعی و شکل بخشیدن به دولت به عنوان عامل امنیت می کند که هم در سطح فردی و هم در سطح کلی خود، می تواند عاملی برای شکل گیری امنیت یا بروز ناامنی در شکل تهدید بر ضد ارزشهای اساسی به شمار آید. گذشته از این در سطح جهانی امنیت نیز، دولت‌ها عامل اصلی در ایجاد امنیت یا ناامنی شمرده می شوند.

۲-۲ دیدگاه لیبرالی نو و امنیت

دیدگاه لیبرالی نو یکی دیگر از دیدگاه‌های موجود در پهنه روابط بین الملل به شکل فراگیر و مطالعات امنیت به شکل ویژه است. این دیدگاه بر پایه تحول تکاملی دیدگاه ایده آلیستی و لیبرالی و بهره گیری از ساختارهای موجود سایر دیدگاه‌ها و در راستای اصلاح فرضیه‌های کمر بندی خود شکل گرفته است. لیبرالیسم نو اصول و مبانی واقع گرایی نو را می پذیرد اما نظام بین الملل را دارای ویژگی‌های جدید می داند که وابستگی متقابل پیچیده از آن جمله است. به بیان دیگر نظام بین الملل به عنوان چارچوب امنیت، تحولی اساسی را در شکل وابستگی متقابل پیچیده تجربه کرده است. بر این اساس پیروان دیدگاه لیبرالی نو به سطوح موضوعی گوناگونی در نظام بین المللی باور دارند که هر روز نیز بر اهمیت آنها افزوده خواهد شد و سلسله مراتب موضوعی نو واقع گرایان را به کنار می نهند، سلسله مراتبی که در آن مسائل و موضوعات سیاسی فراتر از سایر موضوعات نخواهد بود. به بیان دیگر خطرها، آسیب پذیرها و عوامل آنها از ویژگی تازه بر خور دارند که ساز و کارهای تازه‌ای را نیز با عنوان رژیم‌های بین المللی ضروری می سازد.

بنابر این الگوی امنیت نیز بایستی در این قالب تعریف شود (Keohane and Nye, 1987: 753-55, Keohane and Baldwin 1993) بر این اساس، از دیدگاه لیبرالی نو با وجود پایداری بسیاری از ویژگی‌های چارچوب امنیت یعنی نظام بین الملل، فرآیندهای تازه‌ای در این چارچوب بوجود آمده‌اند که از این پس بایستی ارکان مفهوم امنیت را

○ با وجود پیشینه دراز امنیت در زندگی سیاسی و اجتماعی بشر چه از بُعد داخلی و چه از بُعد خارجی هاله‌ای از ابهام آن را فرا گرفته است که بیشتر ناشی از متحول بودن محیط سیستمی امنیت و وجود گفتمانها و نگرشهای گوناگون پیرامون آن است. به نظر می رسد بهترین روش برای تعریف مفهوم امنیت و عملیاتی کردن آن، اشاره به دلالت‌های عینی و ذهنی مفهوم و تجزیه آن به عناصر تشکیل دهنده خود است.

در این فرایندها جستجو کرد. این فرایندها ارزشهای اساسی و حیاتی دیگری به جز بقاء فیزیکی را برای نظام مطرح ساخته و خطرات و آسیب پذیرها نیز در درون این فرایندها نهفته‌اند. به بیان دیگر وابستگی متقابل پیچیده، تجلی بخش فرآیندهای تازه مبنای امنیت و ناامنی تصور می شود.

اما دیدگاه لیبرالی نو شاخه جامعه شناختی را نیز در درون خود جای داده است. در نگرش جامعه شناختی، پدیده امنیت چه در سطح ملی یا بین المللی بر اساس سطح خرد یعنی بنیانهای اجتماعی و نیروهای ژرف موجود در اجتماع تبیین می شود. بر این پایه، عامل خرد و فردی و نیروی ژرف فن آورانه به عنوان مبنای تحلیلی امنیت پذیرفته می شود و از منظر اثر گذاری آنها بر ساخت موجود یعنی ساخت دولت محور و عناصر تداوم بخش آنها نگرسته خواهند شد. اما ارزشهای اساسی برای این عوامل متفاوت از وضعیت سنتی و مورد نظر واقع گرایی است.

از سوی دیگر خطرها، به عنوان دومین عامل تعیین کننده امنیت، خطرهای ناشی از نیروی ژرف فن آوری است که متوجه ارزشهای حیاتی نظام می شود. بر این پایه، فن آوری با ایجاد انقلاب در سطح فردی و افزایش سطح مهارت‌های افراد، تحول اساسی را در

ساختارهای ناشی از جابجایی‌های فزاینده از یک سو و ساختارهای ناشی از جابجایی‌های نزولی از سوی دیگر در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و بنابراین کشمکش بین آنها در نظام شکل یافته که دولتها نیز در حال حاضر از حل آن ناتوان مانده‌اند و در نتیجه معمای امنیت پدیدار می‌گردد (Rosenau 1990, 1995. 193-200) طرح ترسیمی این شاخه از دیدگاه لیبرالی نورامی توان در شکل ۶ نشان داد.

۲-۳ دیدگاه جهانی شدن و امنیت

جهانی شدن، پدیده تازه‌ای است که در پاسخ به واقعیت‌های ناشی از کارکرد نیروهای ژرف بین‌المللی پدید آمده است. جهانی شدن نمایانگر تحولات درونی نظام بین‌الملل و شدت یافتن روابط موجود در آن و گسترش فضایی این نظام است، این گسترش ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، محیطی... را دربرمی‌گیرد و به طور کلی در منطق تک‌علتی، وال‌رشتاین مفهوم نظام جهانی را به‌عنوان چارچوب تحلیلی مطرح می‌کند و از این دیدگاه سرمایه‌داری و منطق سرمایه‌داری به‌عنوان نیروی ژرف تصور می‌شود و گیلپین از مکتب واقع‌گرایی نیز، عامل سیاست و قدرت را به‌عنوان نیروی ژرف اساسی و تبیین‌کننده پدیده‌های گوناگون روابط بین‌الملل در نظر می‌گیرد. (Gilpin 1982) این در حالی است که در منطق چندعلتی، گیدنز نوعی تعامل اساسی بین نیروهای گوناگون برقرار می‌کند (Giddens 1990)

بر اساس منطق وال‌رشتاینی، جهانی شدن در ابعاد اقتصادی و آنهم در قالب جهانی شدن عنصر تقسیم کار در نظر گرفته می‌شود. در این منطق اقتصاد و عملکرد آن گستره جهانی یافته و تمامی گستره نظام بر اساس تقسیم کار به سه بخش مرکز، پیرامون و شبه پیرامون تقسیم می‌شود. به سخن دیگر جهانی شدن به معنای گسترده‌ی جهانی عنصر تقسیم کار است. (Wallerstein 1979, A, B)

از سوی دیگر بر اساس منطق واقع‌گرایانه، سیاست نیز گستره‌ای جهانی یافته و تمام نظام‌های فرعی موجود زیر کنترل ساخت مرکزی قرار گرفته‌اند و بدین ترتیب مدیریت نظم و ویژگی جهانی پیدا کرده است و توان کنترل مرکزی به گونه‌ای سامان یافته که توان کنترل تمام منابع

○ از منظر ذهن‌گرایی باید جدال گفتمانی بین قدرتهای بزرگ و استیلای یکی از آنها را به عنوان پیروز صحنه، تجلی بخش مفهوم امنیت دانست. برای نمونه ممکن است دیدگاه‌های امریکا، اروپا، ژاپن، چین،... پیرامون مفهوم امنیت در سیاست جدید بین‌الملل با یکدیگر تفاوت داشته باشند ولی از این میان دیدگاه آمریکا است که هم‌اکنون به برتری دست یافته است و بنابراین امنیت بین‌الملل آن چیزی است که مورد تصور این گفتمان است. در این صورت ارزشهای حیاتی نظام ارزشهایی است که توسط این قدرت تعریف می‌شود.

کانونهای اقتدار، مرجعیت و وفاداری آنها ایجاد کرده و رابطه حکومت، مردم و حاکمیت و سرزمین را دچار بحران می‌کند و یاد آستانه خطر قرار می‌دهد. با ایجاد تهدید در این حوزه، بحران تشدید و وفاداری افراد به‌عنوان مبنای مشروعیت و در نتیجه پایدارسازی نظام موجود، تضعیف می‌شود و این وفاداریها به سمت نهادهای فروملی (خود، گروهها) و یا نهادهای فراملی (جابه‌جایی فزاینده) سمت‌گیری می‌شوند. ولی در هر دو حالت حاکمیت ملی و بقاء دولت ملی به‌عنوان ارزش اساسی با خطر روبه‌رو می‌شود و بر این اساس معمای امنیت در سطح ملی شکل می‌گیرد.

از سوی دیگر نظام بین‌الملل نیز از این آثار در امان نخواهد ماند. با شکل‌گیری فرایندهای جابجایی صعودی و نزولی، نظام بین‌الملل نیز دچار پراکندگی ساختاری خواهد شد و فرایند گریز از مرکز در قالب جابجایی نزولی و فرایندهای تمرکزگرادر قالب جابجایی‌های فزاینده هر دو در نظام قابل مشاهده است و منجر به نوعی دوگانگی ساختاری خواهد شد که در آن

دو بُعد با معمای امنیت روبه‌رو می‌شود، نخستین بُعد مربوط به سطح واحدها و کارگزاران آن است که در برابر عرضه و تقاضای جهانی آسیب‌پذیر شده‌اند و در مدیریت مسائل حاد اقتصادی خود با مشکل روبه‌رو هستند و در سطح کلان نیز نظام در مدیریت و رفتار اقتصادی و ساماندهی آنها و همچنین انشقاقهای ساختاری بین مرکز-پیرامون با مشکل روبه‌رو شده که می‌تواند پایداری نظام را به عنوان یکی از ارزشهای اساسی به خطر اندازد.

در بُعد سیاسی نظام کنترل نظم، ویژگی جهانی یافته و تمامی بخشهای نظام بین‌الملل در سایه‌الگوی رفتاری قدرت محوری قرار دارند. این موضوع هر چند می‌تواند یکپارچه‌سازی نظام را در پی داشته باشد اما از آنجا که نظام همچنان بر اساس اصل هر چه و مرج سامان یافته است، بنابراین با شکست احتمالی اصل توازن قدرت، یا ایجاد خدشه در چرخه قدرت، تمام بخشهای نظام با ناامنی شدید روبه‌رو خواهند شد و بنابراین گونه‌ای ترس و وحشت از ناپایداری نظام (برداشت ذهنی از امنیت) بر جهان سایه می‌افکند که این موضوع در بُعد نظامی بروز بیشتری می‌یابد.

سرانجام در بُعد محیطی آسیب‌پذیری محیطی نظام

بی‌نظمی را داراست و شاهد وحدت در نظام کنترل، در عین وجود گوناگونی در نظامهای فرعی هستیم.

منطق لیبرالی نو نیز بر شکل‌گیری اصل وابستگی متقابل پیچیده در میان واحدهای تشکیل دهنده نظام بین‌الملل، افزایش پیچیدگی در شبکه‌های موجود و شتاب‌نهادی در بخش‌های گوناگون نظام به منظور ساماندهی الگوهای رفتاری نوین تأکید دارد (رجائی ۱۳۶۱: ۳۶۱-۳۷۹، روزنا ۳۳-۱۰۱۹: ۱۳۷۸) و سرانجام فرایند گسترش و سرایت، سبب جهانی شدن موضوعات محیطی گوناگونی می‌شود که در نظام تازه پدیدار شده‌اند (شکل ۷)

می‌توان گفت که جهانی شدن ابعاد گوناگونی را در درون خود دارد. از بُعد فرهنگی و هویتی، جهانی شدن نیازمند افزایش روابط بین فرهنگها و جهانی شدن روابط و رسوخ‌پذیری ایده‌ها و هویتها و همچنین اثرپذیری فرهنگهای قومی است. در این بُعد از موضوع ما شاهد دو گونه فرایند جداگانه هستیم که نظام بین‌الملل با آن روبه‌روست از یک نظر، گونه‌ای سیطره فرهنگی در حال شکل‌گیری است که یکپارچه‌سازی را در پی دارد، و در همان حال گونه‌ای گسست فرهنگی ناشی از بازیابی هویتها نیز مشاهده می‌شود. بدین ترتیب دو امر به بار می‌نشیند که هر دو نیز امنیت واحدها و نظام را تضعیف و در همان حال می‌توانند امنیت موجود را نیز مخدوش سازند. امر اول بر خورد هویتها و تمدنهاست: (Hung 1993: 22-49) و دیگری زوال فرهنگ واحدهای تشکیل دهنده نظام بین‌المللی است که با ایجاد خشونت‌های مدنی بر امنیت ملی و بین‌المللی اثر می‌گذارد.

از بُعد اقتصادی، تولید، توزیع و امور مالی ویژگی جهانی یافته و موانع مبادلات و ارتباطات اقتصادی را از بین برده و بنابراین گونه‌ای وابستگی متقابل اقتصادی را شکل داده است، اما این وابستگی متقابل متقارن نیست زیرا نظام اقتصاد جهانی در اصل خود نامتقارن است و بخشهای جداگانه مرکز-پیرامون را در خود جای داده است (Goldgeire 1992: 462-91) و جهانگیر شدن فرایندهای تولید، توزیع و مالیه جهانی را در این گستره جداگانه تحقق بخشیده است. بنابراین نظام بین‌الملل در

○ هر چند دولت به عنوان مبنای عامل امنیت مطرح است، اما خود نیز می‌تواند سبب ناامنی گردد. این امر از دو راه شکل می‌گیرد. نخست خشونت ساختاری است که ممکن است از سوی دولت اجرا شود و در عمل به سبب شکل نگرفتن زیرساختهای محدود کننده آن، بر پایه قرارداد اجتماعی عمل نکرده و دست به خشونت ساختاری بزند که خود عامل بروز ناامنی است (موضوعی که در بسیاری از دولتهای امروزی دیده می‌شود).

ترسیم الگوی مطالعه امنیت مطرح است. در این راستا مهمترین ویژگی رهیافت سازه‌انگاری در حوزه هستی‌شناسی نهفته است. پیش از هر چیز هویت و منافع دولت‌ها را به نقد می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه آنها از بُعد اجتماعی شکل گرفته‌اند. بر این پایه، برخلاف واقع‌گرایان نو و لیبرال‌های نو منافع دولت‌ها امری ساختاری می‌داند و به همین سبب امنیت نیز مفهومی متحول و متمایز به خود می‌گیرد و اصل تمایز به عنوان اصلی اساسی در دیدگاه سازه‌انگاری ظاهر می‌شود (Ruggi 1998) و نظام بین‌الملل به شکل حوزه‌های مکانی جداگانه‌ای تصور می‌شوند که در آن مفاهیم روابط بین‌الملل دارای معانی ویژه خود هستند و هر حوزه مکانی با سایر حوزه‌ها تفاوتی اساسی دارد و برداشت بازیگران از آن، جدا از بازیگران دیگر حوزه‌های مکانی است.

۳. مفهوم‌سازی امنیت در دیدگاه‌های گوناگون

روابط بین‌الملل

دیدگاه‌های گوناگون هر کدام از منظر خاصی به مفهوم امنیت نگریسته‌اند و عناصر تحلیلی مفهوم را مطرح کرده‌اند که به صورت فشرده می‌توان به شکل ۱۰ ترسیم کرد. این شکل بیانگر عناصر مفهومی امنیت و تجزیه و تحلیل پارامترها و عناصر آن، از دیدگاه‌های گوناگون است.

۴. ناکارایی دیدگاه‌های موجود

همان‌گونه که دیدیم دیدگاه‌های گوناگونی در حوزه روابط بین‌الملل به تبیین پدیده امنیت پرداخته‌اند و از منظری خاص عوامل گوناگون آن را بررسی کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد که هیچ کدام قادر به تبیین پدیده امنیت در نظام جدید بین‌الملل نیستند و سبب اصلی این ناکارایی را بایستی در توجه نکردن به ساخت‌شناسی چارچوب کارکردی امنیت یعنی ساخت نظام تازه بین‌الملل جستجو کرد.

در دیدگاه واقع‌گرایی، استخوان‌بندی پژوهشی آن بر مبنای دو مفهوم تحلیلی دولت و قدرت سامان یافته است. بنابراین عوامل عملیاتی مفهوم امنیت یعنی ارزشهای

بین‌الملل جنبه جهانی یافته، به گونه‌ای که هیچ نقطه از گستره جهان نمی‌تواند از آثار آن در امان باشد. برای نمونه جابجایی جمعیت و مشکل مهاجرت، کاهش تولیدات کشاورزی، بحران آب و... همگی در شمار آثار تخریب محیطی هستند که ممکن است سبب ساز شکل‌گیری الگوهای رفتاری تعارضی شده و کشورها و همچنین نظام بین‌الملل را با معماهای نوین امنیتی روبه‌رو سازد (مانندل ۴۵: ۱۳۷۷) بدین ترتیب جهانی شدن می‌تواند نگرش به موضوع امنیت را تغییر داده و پارامترهای این مفهوم را از جنبه‌های گوناگون متحول کند. (شکل ۹ و ۸)

۲-۴ برداشت سازه‌انگاره از امنیت

یکی از برداشتهای نو در حوزه امنیت، برداشت سازه‌انگاره است. این برداشت بر عکس واقع‌گرایی نو نهادگرایی لیبرال نو، پیشینه‌ای در نظریه روابط بین‌الملل ندارد. برداشت سازه‌انگاره از جهت تمرکز بر مفاهیم بنیادین روابط بین‌الملل، به شکل برداشتی اثرگذار در

○ در دیدگاه واقع‌گرایی، استخوان‌بندی پژوهشی آن بر مبنای دو مفهوم تحلیلی دولت و قدرت سامان یافته است. بنابراین عوامل عملیاتی مفهوم امنیت یعنی ارزشهای حیاتی، خطرها، بازیگران و آسیب‌پذیریه‌ها بر اساس فرضیات بنیادین خود یعنی قدرت محوری و دولت محوری تبیین می‌شوند. مهمترین ارزش حیاتی، بقاء در سطح دولت ملی و تداوم نظام با ویژگی قدرت محوری است. مهمترین خطر نیز ناشی از قدرت و ساختار قدرت و گسست‌ها و ناکارایی احتمالی در این حوزه است.

○ می توان گفت که جهانی شدن ابعاد گوناگونی در درون خود دارد. از بُعد فرهنگی و هویتی، جهانی شدن نیازمند افزایش روابط بین فرهنگها و جهانی شدن روابط و رسوخ پذیری ایده ها و هویتها و همچنین اثر پذیری فرهنگهای قومی است. در این بُعد از موضوع ما شاهد دو گونه فرایند جداگانه هستیم که نظام بین الملل با آن روبه روست. از یک نظر، گونه ای سیطره فرهنگی در حال شکل گیری است که یکپارچه سازی را در پی دارد، و در همان حال گونه ای گسست فرهنگی ناشی از بازیابی هویتها نیز مشاهده می شود. بدین ترتیب دو امر به بار می نشیند که هر دو نیز امنیت واحدها و نظام را تضعیف می کنند و در همان حال می توانند امنیت موجود را نیز مخدوش سازند.

مبانی پیشین است. یعنی توجه به فرایندهای نظام مند در کنار ساختار محور بودن خود و پذیرش این تحلیل که امروزه بخشی از نظام بین الملل زیر سیطره فرایندهای نو قرار گرفته اند و مفهوم امنیت در این بخش دگرگون شده است.

از سوی دیگر دیدگاه لیبرالی نو بر فرضیه اصلی وابستگی متقابل پیچیده تأکید دارد. در این حوزه ارزشها، خطر ها و عوامل خطر ها و نیز آسیب پذیریها از حالت سنتی خارج شده و ویژگی نو یافته که مهمترین آن اقتصاد محوری و فرایند محوری، ورود بازیگران غیر دولتی، گره خوردن ارزش بقاء به خطر های تازه همچون خطر های اقتصادی است و چنین فرض می کند که تمامی گستره های نظام با این وضع روبه رو شده اند در همان حال شاخه جامعه شناختی آن، شکل گیری پارامتر های تازه امنیت همچون جابجایی های فزاینده و کاهنده را مطرح

حیاتی، خطر ها، بازیگران و آسیب پذیریها بر اساس فرضیات بنیادین خود یعنی قدرت محوری و دولت محوری تبیین می شوند. مهمترین ارزش حیاتی، بقاء در سطح دولت ملی و تداوم نظام با ویژگی قدرت محوری است. مهمترین خطر ناشی از قدرت و ساختار قدرت و گسست ها و ناکارایی احتمالی در این حوزه است. بر این اساس دولتها نیز مهمترین عامل امنیت و نیز اعمال خطر ها هستند و بدین ترتیب آسیب پذیریها نیز در قالب ضعف قدرت و یا ساختار نامتناسب قدرت تعریف می شوند. در این دیدگاه تأکید بر ساختار قدرت و نقاط ضعف و قوت موجود در این حوزه است، نظام بین الملل، نظامی یکپارچه تصور می شود که بر محور قدرت عمل کرده و هیچ اصلی جز آنارشی بر آن حاکم نیست و ساماندهی الگوهای رفتاری نیز تنها بر پایه قدرت صورت می گیرد و مهمترین ارزش بازیگران نیز بقاء و آن هم حفظ یکپارچگی سرزمینی است.

این محور تحلیلی واقع گرایی هر چند در فرایند تاریخی روابط بین الملل درست بوده است اما امروزه واقعیت های روابط بین الملل بر اثر کارکرد نیروهای ژرف متحول شده اند و فرایندهایی را پدید آورده اند که در درون خود موضوعات تازه ای را جای داده اند، پس این پرسش در برابر واقع گرایی مطرح است که نخست فرایندها در دستگاه تحلیلی آنها از چه جایگاهی برخوردار است؟ دوم اینکه آثار این فرایندها بر امنیت واحدها و نظام چگونه تحلیل می شود؟ و سوم اینکه آیا این فرایندها ارزشهای اساسی و حیاتی مطرح در امنیت را دست کم در بخشی از واحدها دگرگون ساخته اند یا خیر. چهارم اینکه آیا فرایندهای نو، مفهوم قدرت و استراتژیهای اعمال قدرت را به عنوان مهمترین عامل تأمین امنیت متحول ساخته است؟ یعنی آیا ما به جای «رنال پلتیک» با «سیبر پلتیک» روبه رو نیستیم؟ آیا فرایندهای نو بازیگران تازه ای را وارد عرصه خطر آفرینی نکرده اند؟ آیا فرایندهای نو آسیب پذیریهای جدیدی به جز ضعف قدرت (آنهم قدرت نظامی) - دست کم در بخشی از نظام - را در پی نداشته است؟ و... بنابراین دیدگاه واقع گرایی بایستی به این پرسشها پاسخ دهد که این امر به معنای تغییر محور تحلیلی یا حداقل پذیرش مبانی تحلیلی دیگر در کنار

۵. ساخت‌شناسی نظام بین‌الملل و تدوین طرح

مفهومی مطالعه امنیت در سیاست تازه بین‌الملل

نخستین امر مهم در مطالعه امنیت، توجه به ساخت‌شناسی این پدیده در سیاست بین‌الملل نو است. در این راستا فرض بر این است که نظام بین‌الملل تازه، نظامی ایستانیست بلکه ناشی از کارکرد نیروهای ژرف پویا بوده و ساخت‌های جدیدی را تجربه می‌کند. نیروهای فن‌آوری، اقتصاد، قدرت و هویت در شمار نیروهایی هستند که پویایی‌های گوناگونی را در نظام ایجاد کرده و هر کدام نتایج نظام‌مند و ویژه‌ای را پدیدار می‌سازند که حاصل آنها شکل‌گیری ساخت‌نظام بین‌الملل است. در سیاست جدید بین‌الملل بر اثر کارکرد این نیروها دو خرده‌ساخت مرکز-پیرامونی را می‌توان در ساخت کلی نظام بین‌الملل تشخیص داد که اقتصاد مهمترین نیروی ایجادکننده چنین ساختی است. در نظام نو، سرمایه‌داری به‌عنوان نظام اقتصاد جهانی گسترش یافته است. منطق این نظام بر پایه انباشت سرمایه و سود قرار دارد که به حکم ضرورت بر پایه اصل مزیت نسبی تحقق می‌یابد. این اصل خود را در تقسیم کار جهانی نشان می‌دهد و بر همین اساس بخش‌های گوناگونی در چرخه اقتصاد سرمایه‌داری به نام بخش‌های «مرکز»، «پیرامون» و «شبه‌پیرامون» شکل می‌گیرند.

بدین ترتیب زیرساخت نظام بر مبنای کارکرد نیروی ژرف اقتصادی و آن‌هم در شکل دو بخش اصلی مرکز و پیرامون و بخش فرعی شبه‌پیرامون تشکیل می‌شود و پس از شکل‌گیری این بخش‌ها، کارکرد سایر نیروها همچون فن‌آوری فرهنگ، ... را در چگونگی اثرگذاری بر این گستره‌ها باید مورد ارزیابی قرار داد. به بیانی دیگر در ارزیابی کارکرد نیروهای ژرف، فن‌آوری و فرهنگ، گستره اثرگذاری آنها (گستره مرکز یا پیرامون) را باید همچون متغیری مهم به‌شمار آورد. در این راستا در بخش مرکزی حرکتهای ترکیبی حاکم شده و همزمان با آن در بخش پیرامونی حرکتهای جدا از هم از برتری برخوردارند و نظام شاهد گونه‌ای جابجایی کاهنده است. در اثرگذاری این نیروها می‌توان دو منطقه یعنی مناطق آشوب و امن را به شکل ساخت‌های تازه نظام مطرح کرد.

می‌سازد ولی این نکته روشن نیست که هر کدام از این فرایندها در چه گستره‌ای از نظام تحقق می‌یابد. آیا تمام گستره‌ها با فرایند یکسانی روبه‌رو هستند یا خیر؟ این پرسشی است که دیدگاه لیبرالی نو به آن پاسخ نداده و به همین سبب، برداشت بر این است که حکم لیبرال‌های نو بر این واقعیت، حکمی عام برای نظام به‌شمار می‌آید.

سرانجام گفتمان جهانی شدن هر چند به شکل منسجم ارائه نشده و در روابط بین‌الملل به مفهوم‌سازی دقیق آن پرداخته نشده است، اما از مجموع دیدگاه‌های بیان شده می‌توان به نتایج منطقی چندی در ابعاد گوناگون رسید. آنچه از این دیدگاه روشن می‌شود، مجموعه‌ای از معضلات امنیتی است که از فرایندهای نظام بین‌الملل نو به دست می‌آید و بر واحدها و نظام بین‌الملل اثر گذارند اما نکته مهم توجه نکردن به گستره اثرگذاری این فرایندها است. پرسش اساسی این است که آیا فرایند جهانی شدن مشکلات امنیتی یکسانی را برای تمام کشورها و گستره‌های نظام در پی دارد؟ این پرسشی است که پاسخ قانع‌کننده‌ای به آن داده نشده است.

بدین ترتیب مهمترین ناکارایی دیدگاه‌های موجود در روابط بین‌الملل در زمینه امنیت را می‌توان کاهش‌گرایش آنها در توجه به محیط و مهمتر از همه ناهمگونی چنین محیطی دانست. امنیت به‌عنوان یکی از مفاهیم نظری روابط بین‌الملل و یکی از مشکلات بشر در تمام سطوح، حاصل محیط به‌شمار می‌آید. ارزش‌های اساسی و حیاتی، خطرها، کارگزاران و آسیب‌پذیریهای آنها (به‌عنوان اجزاء تشکیل‌دهنده مفهوم امنیت) حاصل و ساخته چنین محیطی است و محیط نیز ساخته نیروهای ژرف و بنیادینی است که به گونه‌ای پویا در حال اثرگذاری و اجرای نقش هستند. از آنجا که کارکرد و شدت اثرگذاری نیروهای ژرف در تمام گستره نظام بین‌المللی یکسان و به یک اندازه نیست، بنابراین محیط‌های گوناگون در این نظام شکل می‌گیرند و به سبب گوناگونی محیطی، واقعیت‌ها و مفاهیم نظری تجلی بخش آنها نیز گوناگون‌اند. بدین ترتیب، اساسی‌ترین کار در زدودن ناکارایی‌های نظری موجود در تبیین مفهوم امنیت، ساخت‌شناسی نظام بین‌الملل با تمرکز بر نیروهای ژرف، حوزه کارکردی آنها و ساخت‌های ناشی از آن است.

دارند. در این بخش عوامل تعریف کننده پدیده امنیت، همچنان ویژگی سنتی دارند و بر پایه فرضیه‌های محوری واقع‌گرایی تعریف می‌شوند. یعنی حفظ یکپارچگی سرزمینی و بقاء دولت، بالاترین ارزش به‌شمار می‌رود و دولت‌ها به‌عنوان عامل اصلی در امنیت و اعمال خطرها مطرح بوده و آسیب‌پذیری‌ها نیز در قالب ضعف دولت بویژه ضعف نظامی تعریف می‌شوند و چارچوب کارکردی امنیت نیز از درجه پایین زوجی بودن و وابستگی متقابل بین اعضاء برخوردار است و به همین سبب اصل هرج و مرج نمود بیشتری داشته و امنیت بر پایه واقع‌گرایی و اصل بنیادین هرج و مرج تعریف می‌شود.

اما بخش‌های گوناگون نظام به شکل مجزا و ایستا عمل نمی‌کنند بلکه در قالب اصل سیبرنتیک، در فرایند کنترل

مناطق امن حاصل کارکرد نیروهای ژرف در بخش مرکزی هستند در حالی که مناطق آشوب ناشی از نقش نیروهای ژرف در پیرامون به‌شمار می‌روند و در ادامه ساختهای مذکور فرایندهای مربوط به نظام نیز در هر گستره، جدا از دیگری است که می‌توان از فرایندهای متقارن در بخش مرکزی و مناطق امن و فرایندهای نامتقارن در بخش پیرامونی و مناطق آشوب سخن گفت. (Scholte 1977: 427-52, Frankand Gill 1993, Wal-lerstein 1979 A.B)

از سوی دیگر، نظام بین‌المللی نیز مانند سایر نظام‌های سازمند، بر اساس نگرش سیبرنتیکی از دو ساخت کنترل کننده و کنترل شونده تشکیل شده است. به بیان دیگر تمام خرده ساختهای نظام در قالب دو ساخت کنترل کننده و کنترل شونده ساماندهی می‌شوند. (قاسمی، ۱۳۷۸: ۳۵-۶۵) بدین ترتیب تمام بخش‌های مرکز-پیرامون و یا شبه پیرامون نظام در ساخت کنترلی مذکور سازمان می‌یابند. بنابراین نظام کنترلی با بخش‌های گوناگون، با ویژگی‌های جداگانه رو به روست. (شکل ۱۱)

حال با بهره‌گیری از دیدگاه سازه‌انگاره مبنی بر تمایز مفاهیم در دوره‌های گوناگون و با شکل‌گیری ساخت نو می‌توان الگوی مطالعه امنیت را در سیاست بین‌الملل به دست داد. این الگو بر پایه طرح امنیت چندسطحی تدوین شده است. در سطح مرکزی نظام، امنیت از ابعاد گوناگون دربرگیرنده عوامل ویژه خود است. ویژگی چارچوب کارکردی آن وابستگی متقابل پیچیده و جهانی شدن متقارن است. خطرهای موجود در این گستره متنوع و گوناگون‌اند. خطرهای اغلب از حالت سنتی خارج شده و ابعاد تازه اقتصادی و محیطی بر آنها افزوده شده است. به همین سبب عوامل خطر نیز از حالت صرف دولتی خارج شده و عوامل جدید غیر دولتی نیز خطر ساز می‌شوند و به همین سبب آسیب‌پذیری‌ها نیز تنها در بُعد قدرت نظامی تعریف نمی‌شوند. نتیجه اینکه فرضیه بنیادین واقع‌گرایی یعنی تمرکز بر دولت و قدرت، اهمیت گذشته را در تعریف پدیده امنیت از دست داده و فرضیه‌های اصلی لیبرال نو در این گستره از اهمیت بیشتری در تبیین این پدیده برخوردار شده‌اند.

در لایه دوم امنیت، گستره و بخش‌های پیرامونی قرار

○ دیدگاه لیبرالی نو بر فرضیه اصلی وابستگی متقابل پیچیده تأکید دارد. در این حوزه ارزش‌ها، خطرها و عوامل خطرها و نیز آسیب‌پذیری‌ها از حالت سنتی خارج شده و ویژگی نو یافته که مهم‌ترین آن اقتصاد محوری و فرایند محوری، ورود بازیگران غیر دولتی، گره خوردن ارزش بقاء به خطرهای تازه همچون خطرهای اقتصادی است و چنین فرض می‌کند که تمامی گستره‌های نظام با این وضع رو به رو شده‌اند. در همان حال شاخه جامعه‌شناختی آن، شکل‌گیری پارامترهای تازه امنیت همچون جابجایی‌های فزاینده و کاهشنده را مطرح می‌سازد ولی این نکته روشن نیست که هر کدام از این فرایندها در چه گستره‌ای از نظام تحقق می‌یابد.

وابستگی متقابل اقتصادی و تنظیم آن در جهت افزایش رفاه تعریف می‌شود. از سوی دیگر نظام بین‌الملل نیز در کلیت خود در این لایه در جهت پایداری و تداوم، همراه با رودررویی با خطرها و عوامل جدید با آسیب‌پذیری مربوط به ساماندهی الگوهای رفتاری و تنظیم فرایندهای نورو به‌روست.

دومین حالت تعامل پیرامون با پیرامون و روبه‌رو شدن دو محیط پیرامونی با یکدیگر است. در این محیط‌ها که می‌توان آنها را مناطق آشوب نیز پنداشت، امنیت بر اساس عوامل تشکیل دهنده چهارگانه خود در قالب سنتی تعریف می‌شود. در این محیط (به صورت مجزا و بدون توجه به سایر محیط‌ها) فرایندهای نوبرتری نیافته‌اند، چرا که در اساس نیروهای ژرف نظام در این گستره کارایی لازم نداشته‌اند و در نتیجه قادر به ایجاد محیط جدیدی نشده‌اند. در نتیجه در چنین محیط‌هایی اصل هرج و مرج مهم‌ترین اصل نظم بخش به‌شمار می‌رود.

در همین راستا این خرده نظام با موضوع بقاء واحدها روبه‌رو است و مهم‌ترین آسیب‌پذیری آن نیز در توزیع قدرت و ساختار نامتناسب قدرت بوده و کاراثرین سازو کاری هم که برای بقاء خود در اختیار دارد، توازن قوا با اشکال گوناگون احتمالی آن است. سرانجام سومین حالت از تلاقی دو محیط مرکزی و پیرامونی با یکدیگر شکل می‌گیرد. یعنی، محیطی با ویژگی‌های سنتی، و محیطی با ویژگی‌های نو در کنش متقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. در این حالت به دلیل رسوخ‌پذیری پیرامون در برابر محیط مرکزی، جریانات از سوی مرکز، به پیرامون سرازیر خواهند شد. در چنین وضعی پیرامون با بازیگران گوناگون از سوی مرکز چه دولتی و چه غیر دولتی روبه‌روست. این بازیگران ارزشهای اساسی و حیاتی حوزه پیرامونی نظام همچون ارزشهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی آن را نیز به خطر می‌اندازد و در اعمال این خطرها قاعده سیبر پلتیک را جایگزین رثال پلتیک کرده و یاد در کنار آن مورد بهره‌برداری قرار خواهند داد.

از سوی دیگر جریانات گوناگونی نیز از محیط پیرامون وارد مرکز خواهد شد که می‌توان آنها را در قالب جنبشهای ضد نظام مفهوم‌سازی کرد که در شدیدترین

یکدیگر درگیرند که در این صورت امنیت و پارامترهای آن بسته به اینکه طرفهای درگیر در فرایند کنترل از کدام بخش باشند، تعریف خواهد شد. در این وضع سه حالت اصلی تحقق می‌یابد که عبارتند از:

- مرکز با مرکز

- پیرامون با پیرامون

- مرکز با پیرامون

نخستین حالت مربوط به تعامل مرکز با مرکز است. در حقیقت در این وضع دو خرده محیط نظام با یکدیگر برخورد می‌کنند که در درون هر دو عواملی از نوع مرکزی نقش دارند. در این وضع ارزشهای اساسی و حیاتی مورد نظر آنها متحول شده و تنظیم فرایند وابستگی متقابل برای افزایش رفاه و جلوگیری از خسران به عنوان بالاترین ارزش به‌شمار می‌رود و بنابراین خطرها از حالت سنتی خارج شده و عواملی خطر تصور می‌شوند که خدشه در رفاه ایجاد کنند و این اقدام می‌تواند از سوی عوامل گوناگون چه دولتی یا غیردولتی صورت گیرد و سرانجام اینکه آسیب‌پذیریها در قالب ضعف قدرت نظامی تعریف نخواهند شد. آسیب‌پذیریها بر پایه ناتوانی در ستیز با آثار نادرست فرایندهای نوبرتی فرایند

○ امنیت از ابعاد گوناگون در برگیرنده عوامل ویژه خود است. ویژگی چارچوب کارکردی آن وابستگی متقابل پیچیده و جهانی شدن متقارن است. خطرهای موجود در این گستره متنوع و گوناگون‌اند. خطرها اغلب از حالت سنتی خارج شده و ابعاد تازه اقتصادی و محیطی بر آنها افزوده شده است. به همین سبب عوامل خطر نیز از حالت صرف دولتی خارج شده و عوامل جدید غیر دولتی نیز خطر ساز می‌شوند و به همین سبب آسیب‌پذیریها نیز تنها در بُعد قدرت نظامی تعریف نمی‌شود.

○ پژوهش حاضر با تحلیل مفهومی و نظری امنیت و با مبنای قرار دادن ساخت شناسی نظام بین الملل به عنوان محور عینی رفع ناکارایی دیدگاه‌های موجود به این واقعیت می‌رسد که محیط نظام بین الملل به عنوان شکل دهنده مفاهیم و دیدگاهها، محیطی ناهمگون است و در هر گستره‌ای از نظام دارای ویژگی‌هایی است و بنابراین در همین راستا مفهوم امنیت و دیدگاه تحلیلی آن نیز در هر گستره بایستی متمایز از دیگری باشد.

اساسی، خطرها، بازیگران و آسیب‌پذیرها به عنوان عوامل عملیاتی مفهوم امنیت متمایز از یکدیگرند و دیدگاه خاص تبیین رادار هستند، گذشته از آن در محیط‌های گوناگون نیز لایه‌های گوناگون نمایان می‌شوند که در هر لایه می‌توان شاهد مفهوم امنیت به معنای ویژه و دستگاه تبیینی ویژه‌ای بود.

یادداشتها

1. constructivism.
2. self - help.
3. balance of power

منابع

- الف- منابع فارسی
۱. رجائی، فرهنگ «نظریه‌ی روابط بین الملل در دنیای جهانی شده»، ترجمه ایزدی، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۴ ش ۲، ۱۳۷۹، صص ۳۷۴-۳۶۱.
 ۲. روزنا، جمیز، «پیچیدگی و تناقضهای جهانی شدن»، ترجمه صادقی، مجله سیاست خارجی، س ۱۳ ش ۴، ۱۳۷۸، صص ۱۰۳۳-۱۰۱۹.
 ۳. روشندل، جلیل، امنیت بین الملل و نظام بین المللی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۴

حالت می‌تواند ویژگی شبه نظامی داشته باشد و ارزش حیاتی مرکز یعنی رفاه و امنیت اجتماعی آن را به خطر اندازد. بدین ترتیب نظام بین الملل در این وضع با خطرهای گوناگونی روبه‌روست که برخی از آنها پیشینه تاریخی دارند و سازوکاری برای ساماندهی و تنظیم آنها وجود دارد و برخی تازه بوده و سازوکارهای نظام مند مناسب برای آنها فراهم نیست.

بدین ترتیب در مفهوم سازی امنیت در قالب طرح مفهومی و آن هم امنیت چند سطحی، باید به این واقعیت آگاهی داشت که در مرحله نخست سطوح امنیت در بخش مرکز-پیرامون مطرح است. یعنی تبیین امنیت بر این محور قرار دارد که چه نوع از واحدها و کارگزاری در فرایند پژوهشی مورد نظرند و در مرحله دوم سطوح مربوط به تعامل بخشها با یکدیگر است و اینکه چه نوع خرده محیط‌های مربوط به نظام در کنش متقابل با یکدیگر هستند. فشرده سخن اینکه می‌توان امنیت را در سیاست بین الملل نو در قالب شکل ۱۲ مفهوم سازی کرد.

فشرده سخن:

بدین ترتیب پژوهش حاضر با تحلیل مفهومی و نظری امنیت و با مبنای قرار دادن ساخت شناسی نظام بین الملل به عنوان محور عینی رفع ناکارایی دیدگاه‌های موجود به این واقعیت می‌رسد که محیط نظام بین الملل به عنوان شکل دهنده مفاهیم و دیدگاهها، محیطی ناهمگون است و در هر گستره‌ای از نظام دارای ویژگی خاصی است و بنابراین در همین راستا مفهوم امنیت و دیدگاه تحلیلی آن نیز در هر گستره بر پایه روال بایستی متمایز از دیگری باشد. شکل گیری گوناگونی محیطی موجود از یک سو و بی توجهی علم روابط بین الملل به آن سبب شده است که این علم از مرحله هنجاری وارد مرحله بحران شود، بحرانی که متوجه تمام مفاهیم و سطوح از جمله امنیت شده است.

پژوهش حاضر با توجه به گوناگونی محیطی در نظام، الگوی امنیت چند سطحی را برای خروج از بحران شناخت در این حوزه بیان می‌کند. در این طرح لایه‌های گوناگون محیطی شکل می‌گیرند که در آن ارزشهای

15. Keohane. Robert. After Hegemony, **Cooperation and Discord in the World Political Economy**, Princeton, Princeton University Press 1984.

16. Keohane. Robert, **Neorealism and its Critics**, NewYork. Columbia University Press 1986.

17. Keohane, Robert and Nye, "Power and Interdependence Revisited" **International Organization** 41, 1987, 725-53.

18. Keohane. Robert and Joseph Nye: **Power and Interdependence**, NewYork. Longman, 2001.

19. Kolodziej. Edward , (A) "What is Security and Security Studies, Lessons From the Cold War" **Arm Control**, vol 13, 1992, pp. 1-18.

20. Kolodziej. Edward,(B) "Renaissance in security studies?" **International Studies Quarterly**, vol 36, 1992.

21. North. R, **War, Peace, Survival: Global Politics and Conceptual Synthesis**, Boulder, Westview, 1990.

22. prin, Gwyn, "The Four-Stroke Cycle in Security Studies", **International Affairs**, vol 74. N.4, 1998, pp781-801.

23. Rosenau, James, **Turbulence in World Politics: A theory of change and Continuity**, Princeton, Princeton University Press 1990.

24. Rosenau, James "Security in a Turbulent world" **Current History**, vol 94, No 592, 1995, pp. 193-200.

25. Ruggie. John Gerard, **Constructing the World Polity: Essay on International Institutionalization**, London, Routledge 1998.

26. Scholte, Jan Art, Global Capitalism and State" **International Affairs**, vol 73, No 3. 1997, pp. 427-52.

27. Ullman, Richard, "Redefining Security", **International Security**, vol 8, 1983, pp. 1-23

28. Wallerstein, Immanuel, (A) **The Politics of World Economy: The State, The Movement and the Civilization**, Cambridge, Cambridge University Press 1979.

29. Wallerstein, Immanuel, (B) **The Capitalist World Economy**, Cambridge, Cambridge University Press 1979.

30. Walt, Stephen, "The Renaissance of Security Studies", **International Studies Quarterly** vol 35. 1991, pp 45-61.

31. Waltz, Kenneth, **Man, State and War**, NewYork. Columbia University Press 1959.

32. Waltz, Kenneth, **Theory of International Politics**, Massachusetts, Addison Wesley 1979.

33. Waltz, Kenneth, "Realist Thought and Neorealist Theory", **Journal of International Affairs**, 1990, 44, pp 21-37.

۴. سابق، ی، امنیت در کشورهای در حال توسعه: رویارویی با سده بیست و یکم. ترجمه ایمانی و طیب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

۵. قاسمی. فرهاد، «نگرش سبیرتیک به مطالعات منطقه‌ای در روابط بین‌الملل»، مجله امنیت ملی، س ۱ ش ۲، ۱۳۷۸، صص ۳۵-۶۵.

۶. ماندل، رابرت، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷.

ب- منابع انگلیسی

1. Baldwin, David (ed.) **Neoliberalism and Neorealism**, NewYork, Columbia University Press, 1993.

2. Baldwin, David. "Security studies and the End of the Cold War", **world politics**, vol 48. 1995, pp. 117-141.

3. Buzan, Barry. **Pepole' State and Fear**, Colorado, lynne Rienner publishers, 1991

4. Buzan, Barry and John Little. **The logic of Anarchy, Neoliberalism to structural Realism**, New-York. Columbia University Press, 1993.

5. Cha. victor, "Globalization and the Study of International Security", **Journal of peace Research**, vol 37. No 2, 2000, pp 391-403.

6. Frank. Ander Gunder and Barry. k. Gill, **The world system: Five Hundred Years or Five Thousand?** London, Routledge, 1993.

7. Giddens. Anthony, **The consequence of Modernity**, Stanford, Stanford University Press, 1990.

8. Gilpin Robert, **War and Change in World Politics**, (Cambridge, Cambridge University Press, 1982.

9. Goldgeier, James and Mcfaul, "A Tale of Two World: Core and Periphery in Post Cold War Era", **International organization**, 46. No2, 1992, pp. 462-91.

10. Haftendorn Helga, "The Security Puzzle: Theory Buiding and Discipline - Building in International Security", **International studies quarterly** No 35. 1991, pp. 3-17.

11. Hazlewood. "Externalizing Systemic Stresses: International Conflict as Adaptive Behavior" in Jonathan wilkenfeld (ed): **conflict Behavior and Linkage Politics**, NewYork. David Mckay 1973. 59-105.

12. Hogan. Michael, the End of Cold War: its Meaning and Implications, NewYork, Cambridge University Press, 1992.

13. Huntington, Samuel (1993), "The Clash of Civilization", **Foreign Affairs**. 22-49.

14. Kare. Michael and Danial. c. Thomas. **World security, Trends and Challenge at Centurys End**. NewYork. Martins Press 1991.

شکل ۱- تحلیل مفهومی امنیت



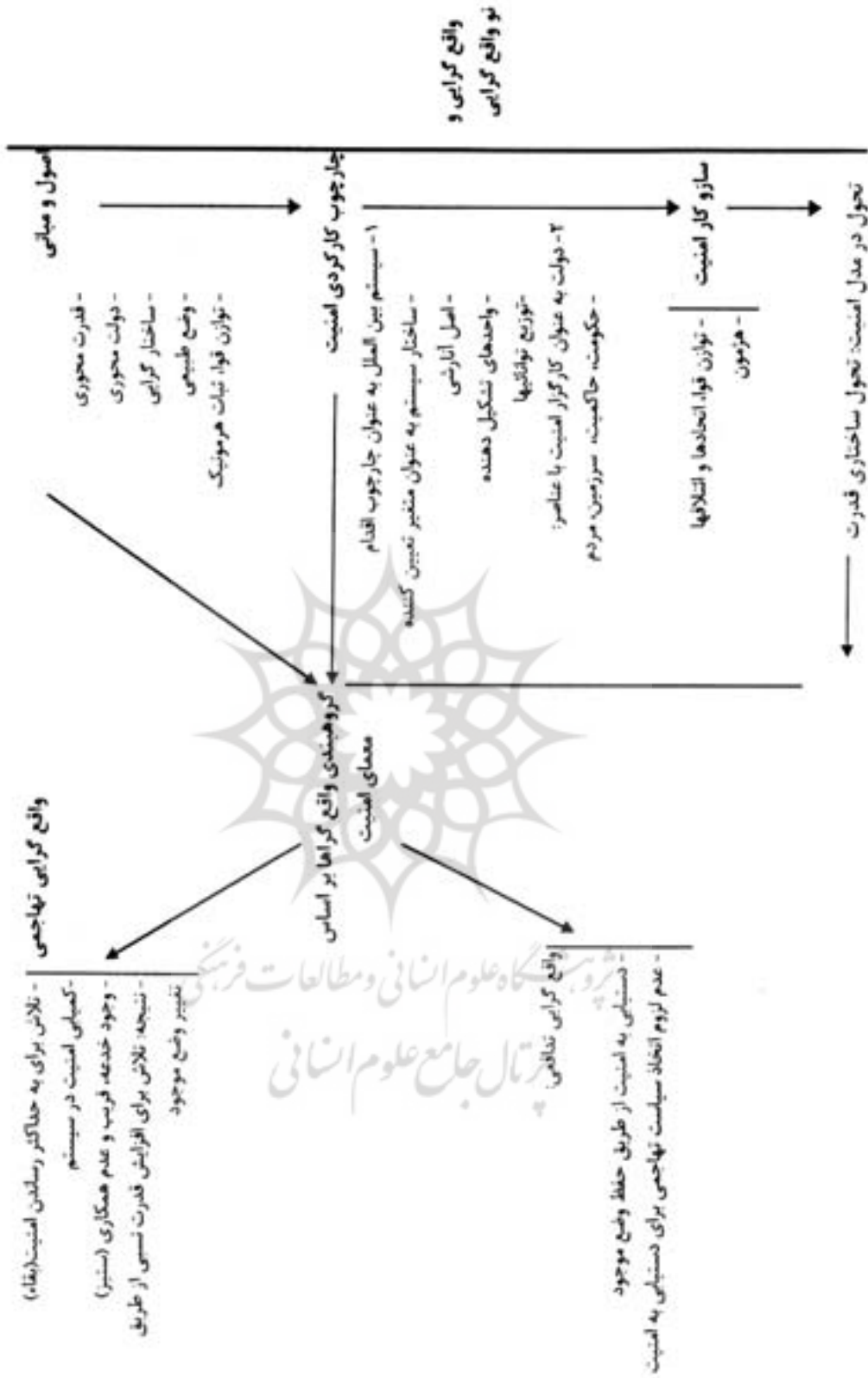
شکل ۲- دلالت‌های عینی مفهوم امنیت



پارامترها و دیدگاه‌های
 مختلف در تعیین
 دلالت‌های عینی
 مفهوم امنیت



شکل ۳- امنیت در دیدگاه واقع گرایی



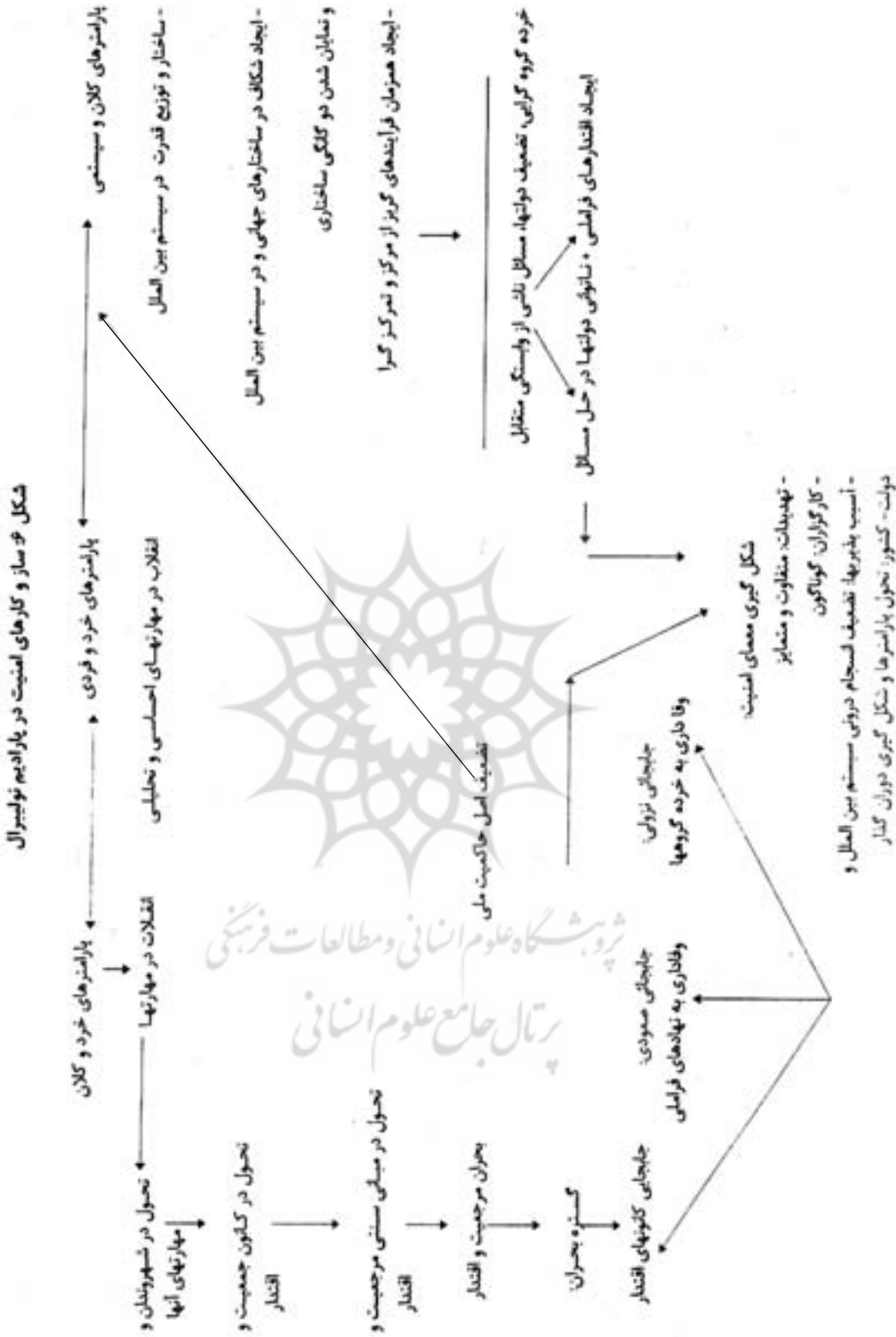
شکل ۶- سطوح امنیت و پارادایم واقع گرایی

سطوح سیستمی(امنیت بین الملل)	سطوح دولت - کشور (امنیت ملی)	سطوح فردی
<p>ساختار سیستم بین الملل</p> <p>- اصل انارشی - ایجاد اصل خودیاری</p> <p>- بزرگی واحدهای سیستم بین الملل</p> <p>- توزیع توانانها</p> <p>→</p> <p>- بقای سیستم به عنوان بالاترین ارزش</p> <p>- شکل گیری تهدیدات ساختاری ناشی از توزیع قدرت یا توجه به اصل انارشی بودن سیستم</p> <p>- جنبش های ضد سیستمی</p> <p>فرآیندهای درون سیستمی: فرآیند های تأثیرگذار بر توزیع قدرت (توازن قوا یا ثبات همومونیک)</p> <p>→</p> <p>شکل گیری حوزه تهدیدات بیرونی علیه واحدها (ناشی از ساختار سیستم)</p> <p>• آسیب پذیری درون سیستم و تهدیدات درون محیطی سیستم</p> <p>→</p> <p>معطل امنیت بین المللی</p>	<p>دولت واحدو کارگزار اقدام مردم، حکومت، حاکمیت، سرزمین، تحلیل درونی</p> <p>• پیوند بین دولت و ملت شکل گیری ملت و رابطه آن با سه جزء دیگر</p> <p>→</p> <p>- تقدم دولت بر ملت</p> <p>- تقدم ملت بر دولت</p> <p>- دولت چند ملتی</p> <p>- ملت - دولت نسبی</p> <p>→</p> <p>زیر ساختهای مادی دولت ملی با کشور</p> <p>→</p> <p>شکل گیری انواع مختلف کشورها از بعد قدرت ملی و قدرت اقدام درجه مختلف آسیب پذیریها</p> <p>→</p> <p>هدید آمدن حوزه آسیب پذیریها و امکان تحقق یافتن تهدیدات آسیب پذیریها</p> <p>→</p> <p>تهدیدات</p> <p>→</p> <p>شکل گیری معنای امنیت</p> <p>→</p> <p>تحلیل بیرونی تهدیدات بیرونی علیه ارزشهای حیاتی و اساسی تهدیدات</p>	<p>الفراد در وضع طبیعی، بدایش معنای امنیت بقا</p> <p>→</p> <p>شکل گیری ضرورت قرارداد اجتماعی</p> <p>→</p> <p>شکل گیری جامعه با کارگزار امنیت یعنی دولت</p> <p>→</p> <p>دولت حداقل</p> <p>→</p> <p>شکل گیری تهدیدات محیطی جامعه: تهدیدات فیزیکی اقتصادی سیاسی</p> <p>→</p> <p>دولت ساختاری دولت</p> <p>→</p> <p>ناکارایی دولت در ایجاد نظم اجتماعی و امنیت به عنوان کارکرد ماهوی خود</p>

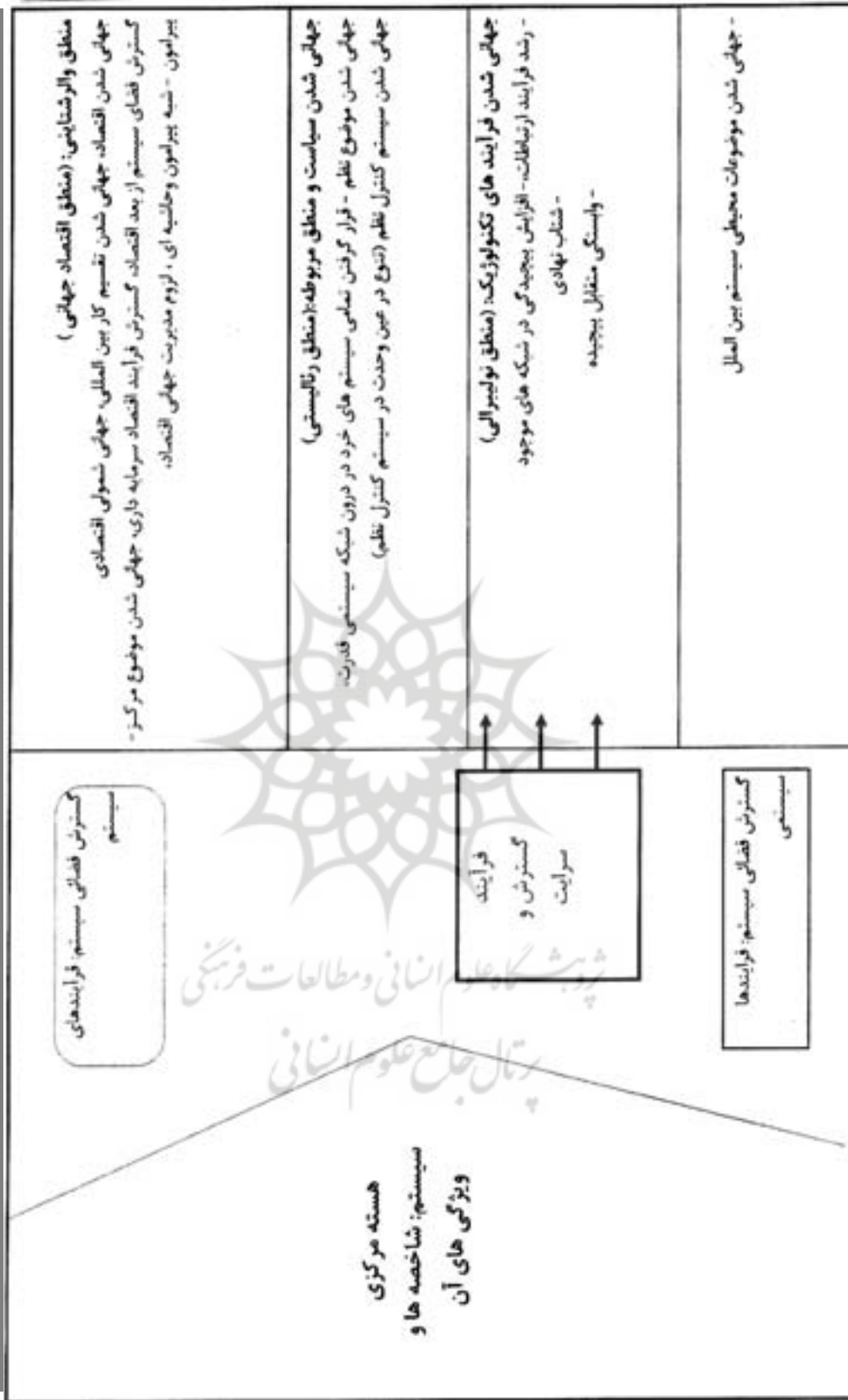
شکل ۵- دیدگاه نو لیبرالی پیرامون امنیت

تحول در مدل تأمین امنیت	سازو کارهای تقابلی امنیت	چارچوب امنیت	اصول و مفروضات
<ul style="list-style-type: none"> - مدل فرایند اقتصادی - مدل ساختار قدرت - مدل ساختار قدرت در سطوح موضوعی - مدل سازمناهی بین الملل 	<ul style="list-style-type: none"> - ناکارایی دیدگاه توازن قوا و نیات همزیست و قدرت محوری در تأمین امنیت 	<ul style="list-style-type: none"> - سیستم بین الملل به عنوان چارچوب امنیت - وابستگی تبادل پیچیده به عنوان مفهوم تحلیلی نسبت - در هم تنیده شدن قدرت و وابستگی متقابل در قالب دو مفهوم تبیینی حساسیت و آسیب پذیری - وابستگی متقابل پیچیده سیستمی در قالب عناصر تحلیلی زیر: <ul style="list-style-type: none"> - سطوح موضوع گوناگون - عدم سلسله مراتب بین موضوعات - کاهش نقش زور 	<ul style="list-style-type: none"> • رویکرد سیستمی به روابط بین الملل - آنارشی بودن سیستم - کشورها به عنوان واحد اصلی همراه با نقش مهم نهادها - کشورها به عنوان واحد عقلانی - تأکید بر فرایندهای سیستمی بویژه فرایندهای نوین

شکل ۶- سازوکارهای امنیت در دیدگاه نویبرال



شکل ۷- فرایند گسترش و سرایت



شکل ۹- جهانی شدن و پارامترهای امنیت

- کارگزار: دولت‌ها، گروه‌های غیر دولتی، افراد -

پیچیده شدن مفهوم تهدید - گستره تهدیدات: - مرزهای جهانی تأثیر گذاری

- گستره موضوعی:

- سیاسی

- اقتصادی

- فرهنگی

- زیست محیطی

- چارچوب کارکردی: شدت یافتن ارتباطات و گشهای درونی سیستم

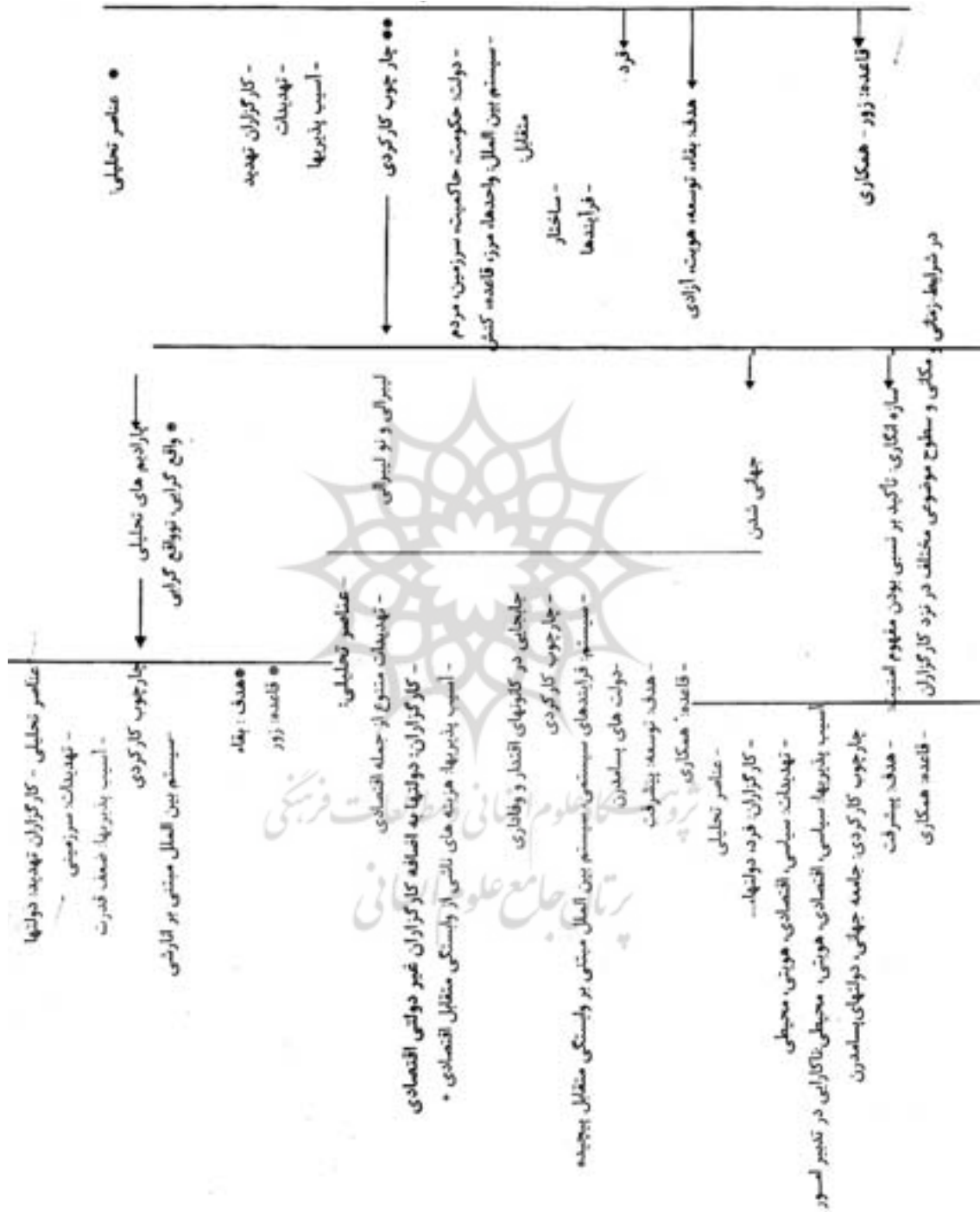
: گستره جهانی کنش های درون سیستمی

: تهدیدات مشترک در میان تمامی گستره و واحدهای سیستم

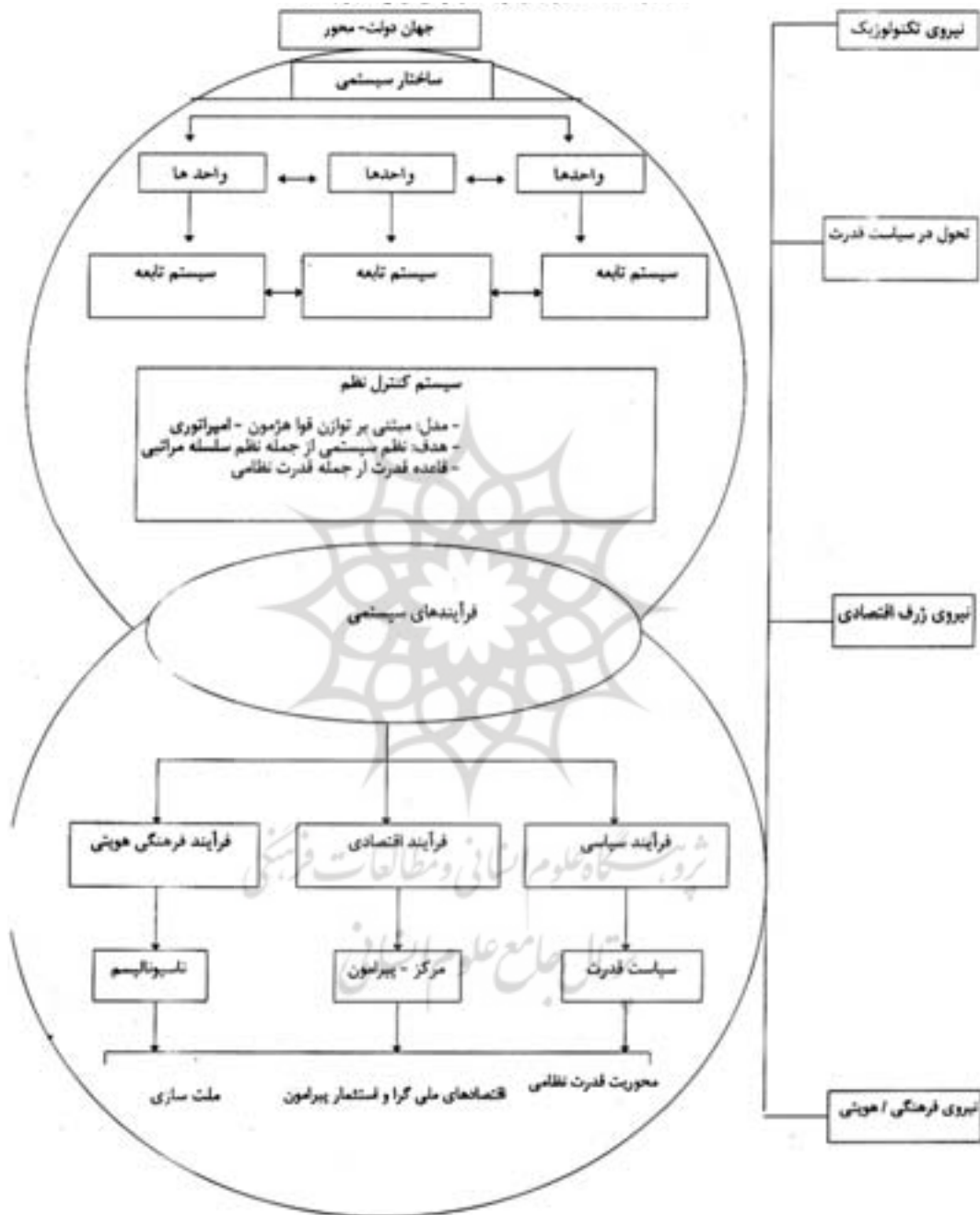
جهانی شدن:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شکل ۱۰- امنیت از دیدگاه‌های مختلف



شکل ۱۱- ساخت و چارچوب کارکردی تازه مفهوم امنیت





شکل ۱۲- مدل امنیت در ساخت نوین

